

حسن نصیری جامی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

انواع سؤال و جواب در شعر فارسی (نگاهی دیگر به آرایه ادبی سؤال و جواب)

مسئله پویایی و نگاه تازه به مقوله‌های سنتی ادب فارسی، از ضرورت‌های تحقیقی و پژوهشی امروز است که باید با رویکردی تحقیقی و بدیع، ضمن حفظ تعاریف و آراء متقدمان به بازنگری و واکاوی این جلوه‌ها پرداخت. *ادبیات فرهنگی*

بر این اساس، در این مقاله با نگاهی دیگر به آرایه ادبی سؤال و جواب، مؤلف به رویکردها و جنبه‌های متنوع این آرایه ادبی پرداخته است و به ارمغان چشم‌اندازها و جلوه‌هایی تازه از این آرایه را مطرح می‌نماید.

واژه‌های کلیدی:

سؤال و جواب، آرایه ادبی، ساختار، احوال.

دعات گفتم و دشنام اگر دهی سهلست

که باشکر دهنان خوش بود سؤال و جواب!

سعدی

تقسیم‌بندی یک آرایه (صنعت، ترفند) ادبی به انواع جزئی‌تر، نشان از وجود قابلیت‌ها و ظرفیت‌ها در کاربرد آن آرایه و توجه به گستره‌ی زیبایی‌های صورت و معنای آن است. همچنان که شناخت و تقسیم‌بندی انواع جناس، سجع، تشبیه، استعاره، کنایه و... می‌تواند حاصل و دلیل توجه، تطور و تکامل ذوق ادیبان و بدیع‌نگاران باشد.

مسلماً آرایه‌ی ادبی «سؤال و جواب» هم نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد. انواع و جلوه‌های صورت (ساختار) و معنا (درون‌مایه) «سؤال و جواب» در ادب فارسی- به‌خصوص در قلمرو شعر- بسیار مورد توجه و کاربرد بوده است و البته بعضی- معدود- از عالمان علم بدیع به این تنوع اشاراتی کوتاه و گذرا داشته‌اند و نمونه‌ی این توجه را تنها در یکی از قدیمی‌ترین کتب بلاغت فارسی- ترجمان‌البلاغه- می‌توان دید و همین اشاره‌ها نیز- به تقلید و یا به دریافت- در بعضی از کتب بدیع متأخر دیده می‌شود.

اما ذکر این نکته نیز ضروری است که همه‌ی تعاریف این آرایه بر محور سؤال و جواب و ذکر واژگان «گفتم- گفتا» است و نکته‌ی فراتر از این تعریف و باور تنها در حذف و عدم کاربرد واژگان مذکور است به گونه‌ای که به قول صاحب ترجمان‌البلاغه «گفتم- گفتا» در ستر کلام باشد.

ولی آیا به راستی این چنین است؟ برای پاسخ به این تردید، کافی است با توجه به تعاریف گذشتگان، مثال‌ها و نمونه‌های موجود ادبی که درونمایه‌ای از مفاهیم سؤال و جواب و در مفهوم عام «گفتگو»- را داشته باشند، مورد دقت و نظر قرار دهیم، البته برای بررسی این آرایه و هم‌چنین دیگر آرایه‌های ادبی باید با بازنگری تعاریف مرسوم امروزی که غالباً ملهم از یافته‌های گذشتگان و تکرار همان نظرات مرسوم و قابل احترام است، به باز یافت و بازنگری هر یک از آرایه‌های ادبی که نو شدگی خاص خود را می‌طلبد، پرداخت.

شاید یکی از شیوه‌های علمی و پسندیده در شناخت و بررسی این آرایه آن باشد که ابتدا نمونه‌هایی از سؤال و جواب را در اشعار شاعران ادب فارسی بر مبنای جنبه و صبغه‌ی ادبی آن فهرست نماییم (که البته در این بررسی، سؤال و جوابهای مناظره‌وار فلسفی، کلامی، علمی و

حتی خبری ساده و بدون جاذبه‌های ادبی مورد نظر نخواهد بود) و سپس با توجه و بررسی نمونه‌های موجود، چشم انداز گویاترین تعریف و بدیهی‌ترین گروه‌بندی انواع سؤال و جواب را مشخص سازیم.

در نگاهی دیگر، با توجه به ظرافت‌ها و نکته‌یابی‌ها و قابلیت‌های زیباشناسانه‌ای که در نمونه‌های این آرایه ادبی موجود است می‌توان آرایه‌ی ادبی سؤال و جواب را به انواع کلی زیر تقسیم نمود:

نوع اول: سؤال و جواب‌هایی که بر اساس تعاریف قدما و غالب کتب بدیعی معاصر، مبین سؤال و جواب بر مبنای کاربرد واژگان «گفتم-گفتا» باشد.

ضمناً نمونه‌هایی که «گفتم، گفتا» را در کلام مستتر دارند در شمار همین نوع قرار می‌دهیم. نوع دوم: سؤال و جواب‌هایی که سؤال جنبه‌ی گفتاری (همراه با واژگانی از گروه «گفتم-گفتا») دارند ولی پاسخ این سؤال‌ها گفتار نیست، بلکه فعلیت و یا عکس‌العملی در برابر آن سؤال-به‌نشانه جواب-است.

نوع سوم: برخلاف نوع دوم، ابتدا فعلیتی سؤال آمیز در جایگاه سؤال قرار می‌گیرد و سپس در پاسخ این فعلیت، جوابی گفتاری (با همراهی واژگانی از گروه گفتیم-گفتا) ذکر می‌گردد.

نوع اول:

دو سویِ سؤال و جواب جنبه‌ی گفتاری دارد و بر مبنای شیوه‌ی «گفتم، گفتا» است.

گفتم: ای دوست! شدم عاشق آن رویِ چو ماه
گفت: لا حول و لا قوة الا بالله!
(ابن‌یمین)

مسلماً این نوع، رایج‌ترین و شناخته‌شده‌ترین و عام‌ترین نوع در سؤال و جواب است. «رایج‌ترین»، به این دلیل که نزد اهل ادب، بخصوص علمای بلاغت و محققین بدیع-این شیوه، اسلوبی شناخته‌شده است و به مانند مَثَلِ سائر تکرار و تعریف شده است. «شناخته‌شده‌ترین»، زیرا تعاریف و بررسی‌هایی که از ترجمان البلاغه تاکنون درباره‌ی این آرایه ارایه‌گردیده است عموماً بر محورِ باور و شناختِ این نوع به عنوان نوعی کلی، اصلی و مسلم بوده است.

و «عام‌ترین»، چون واقعیت آن است که سؤال و جواب بیشتر بر مبنای گفتگو و سخن‌گفتنِ دو جانبه توأم با پرسش و پاسخ شناخته‌شده و کاربرد یافته است. این نوع در مقایسه با دیگر انواعی که بر خواهیم شمرد بیشتر مورد توجه و نظر شاعران و اهل ادب قرار گرفته است. به دلیل کثرتِ نمونه‌ها و بسامد بسیار این نوع در آثار ادب فارسی، این تلقی «عام» به «سطحی‌ترین» شیوه‌ی آن (گفتم، گفتا) نامبردار شده است، در حالی که انواع و شیوه‌های دیگر مشحون از نکته‌بینی و ظرافت و نوآوری در روش و اسلوب است.

در کتابهای بلاغت و بدیع فارسی نیز شواهد و مثالهای شعری بیشتر یکسان و به تکرار در ذیل تعریف «سؤال و جواب» بکار رفته است و غالباً بر مبنای اصل کلی و رایج «گفتم، گفتا» است. و حتی در آرایه نمونه‌های این نوع سؤال و جواب و احوال و اطوار مختلف کاربرد و ساختار آن،

بدعت و نوآوری و «نگاهی تازه» دیده نمی‌شود.

در اینجا از میان بسیاری مشهور از این نوع، چند بیت از خواجه‌ی کرمانی- که در این عرصه از سرآمدان است- ذکر می‌گردد:

گفتم که چرا صورتت از دیده نهانست	گفتا که پری را چه کنم رسم چنانست
گفتم که نقاب از رخ دلخواه برافکن	گفتا مگرت آرزوی دیدن جانست
گفتم همه چیست امیدم زکنارت	گفتا که تو را نیز مگر میل میانست...
گفتم که چو خواجه نبرم جان زفراقت	گفتا برو ای خام هنوزت غم آنست

به جز این روش کلی و عام شیوه‌ی دیگری در این نوع رواج دارد که بدون واژه‌های مرسوم «گفتم، گفتا» است و در حقیقت، سؤال و جواب با حذف و بدون این واژگان انجام می‌گیرد.

این شیوه از نظر محتوا و درونمایه‌ی کلام بیشتر در قلمرو تفتن‌های ادبی کاربرد دارد و تنها در قدیمی‌ترین کتاب بلاغت فارسی- ترجمان‌البلاغه^(۱)- به این شیوه اشاره شده است. که:

«و بُود که بیتی اندر ستر* جای سؤال و جواب بُود: چنان که گفته‌اند:

دل کو؟ بستد به چی؟ به لب! کی؟ پیروز ناگاه؟ بلی! کجا! به ره! کی؟ امروز»

در این نمونه‌ی تفتن‌آمیز به دلالت‌های بلاغی- از جمله ایجاز در کلام- «گفتم، گفتا» حذف گردیده است. بنابراین، اشعار این پرسش و پاسخ‌های پی‌درپی و کوتاه نیز در شمار این نوع قرار می‌گیرند

* و نیز شیوه‌ی دیگری از این نوع که مورد توجه و نظر شاعران بوده است، شیوه‌ی «سؤال و جواب با خود» است.

هر چند این شیوه بر محور «گفتم، گفتا» نیست ولی «گفتار» محور اصلی این گفتگوهای درونی و سؤال‌آمیز است. شیوه‌ی کلی این نوع غالباً بر مبنای «گفتم؛ و باز، گفتم (می‌گویم)» است که معمولاً جزء دوم به قرینه‌ی معنوی محذوف است و یا فعل‌های دیگر- با تأویل به این معنی- به کار می‌رود.

شاعر در «بگو، مگوی درونی خود» که معمولاً بین عقل و دل و یا آرزو و واقعیت است؛ سؤال و یا نکته‌ی مبهم و سؤال‌آمیزی را مطرح می‌نماید و سپس با دریافت و پذیرش واقعیت جاری

روزگار و یا خلق و خوی دلبر پاسخ خود را می‌یابد. پاسخ‌های درونی در این شیوه معمولاً بر بنیاد دریافت و درک عقلانی از سوی دلداده (شاعر) است و غالباً توأم با ناامیدی، سرخوردگی و یأس است و انصراف وی را از خواسته و آرزویش در پی دارد.

سعدی:

گفتم به نیرنگ و فسون، پنهان کنم ریش درون	پنهان نمی‌ماند که خون بر آستانم می‌رود
گفتم مگر به وصل رهایی بود زعشق	بسی حاصلست خسوردن مستقی آب را
گفتم بگریم تا ابل چون خر فرو ماند به گل	وین نیز نتوانم که دل با کاروانم می‌رود

خواجوی کرمانی:

ز روی خوب تو گفتم که پرده بر فکنم	: و چون در نگرم پرده ی رخ تو منم
چشم بد گفتم که یارب دور باد از طلعتش	لیک چون روشن بدیدم چشم بد من بوده‌ام

ابن‌یمین:

گفتم که بیا دام سیاهت ندهم دل	لیکن چکنم پسته ی تو چرب زبانت
-------------------------------	-------------------------------

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نوع دوم:

سؤال جنبه‌ی گفتاری دارد، (گفتم...)
و جواب جنبه‌ی رفتاری، (عکس‌العمل است)

گفتمش مرغ دلم از چه به دام تو فناد؟
 دانه‌ی خال سیه بر رخ زیبا بنمود
 خواجه

این نوع سؤال و جواب، ضرورتاً گفتگوی مبتنی بر سؤال و جواب دوسویه همراه بر گفتار نیست بلکه در ذهنیت شاعرانه، ابتدا گفتار (مبنی بر گفتم:...) در جایگاه سؤال (طرف اول گفتگو) قرار می‌گیرد و در پاسخ، حالت و فعلیتی به عکس‌العمل آن سؤال و به عنوان جواب ذکر می‌گردد. به تعبیری دیگر؛ سؤال، گفتار و جواب، رفتار است که البته این جواب رفتاری در نوع خود می‌تواند گزیده، ظریف و دارای جنبه‌های زیباشناسی ادبی باشد.

شاید این تردید باقی باشد که آیا در نظر شاعرانه رفتار هم می‌تواند جواب سؤال صریح و گفتاری باشد؟

پاسخ این تردید را به تأمل در دو بیت زیر که دارای جنبه‌های ادبی زیباست، می‌نهیم:
 به جواب دردمندان بگشایب ای شکر خا به کرشمه کن حواله، که جواب صد سؤال است
 شیخ بهایی

خوش آن غرور که وام دو صد جواب سلام به یک کرشمه‌ی ابرو ادا تواند کرد
 وحشی

بنابراین در ذهنیت شاعرانه شیوه‌ای زیباتر و لطیف‌تر و هنرمندانه‌تر از سؤال و جواب صریح و آشکار «گفتم - گفتا» نیز وجود دارد.

این نوع سؤال جواب دارای ویژگی‌های زیر است:

۱- در قسمت و جایگاه سؤال، با ذکر واژگانی از گروه «گفتم:...» نکته و پرسشی طرح می‌گردد و سپس به پاسخ آن نکته و سؤال، رفتار و حالتی ذکر می‌گردد که مسلماً پاسخ آن سؤال است.

۲- هنر و ظرافت ادبی اقتضای نماید که کلام توأم با تصویرگری و خیال‌انگیزی باشد که این نوع پاسخ دقت خیال و دقت تصویر بیشتری دارد.

۳- بنا به سنت شعری و ادبی، خواهش و سؤال معمولاً از سوی دل‌داده است و پاسخ-که معمولاً با امتناع و سرگرانی توأم است- از جانب دلبر. این نوع سؤال و جواب دقیقاً به ظرافت نمایان‌گر خوی و خصال معشوق و دلبر سنتی شعری و ادبی است. یعنی حتی از تکبر و سرگرانی که دارد معمولاً عاشق دل‌داده را در آرزوی هم سخنی وا می‌گذارد و با رفتاری- توأم به رندی و ظرافت و تکبر- پاسخ دل‌داده را می‌نماید.

۴- این نوع سؤال و جواب غالباً به صورت «تک‌گویی» است و بیت باگفتم (اول شخص مفرد) و طرح موضوع شروع می‌شود و سپس به روایت رفتار وی پایان می‌پذیرد. سوی جواب نیز غالباً مفرد و سوم شخص است.

در اینجا به ذکر چند بیت، بر اساس رفتار و فعلیت هر یک، می‌پردازیم.

□ اشاره کردن: (بیشترین بسامد را دارد)

گفتم: که دل اهل جنون را به چه بستی؟
دستی به سر زلف شکن بر شکش کرد
فروغی بسطامی

گفتم به قامت که ز کج خوشترست راست
کرد ابرویت ز گوشه اشارت که این خطاست
جامی

گفتم به دل که بر تو که زد ناوکه جفا؟
سوی تو کرد اشارت پنهان که این زدست
امیر خسرو

□ انگشت بر لب نهادن

گفتم که بوسه‌ای ده، انگشت را به طیره
بر هر دو لب نهادی تقریر این چه باشد
اوحدی مراغه‌ای

□ بهانه کردن (آوردن)

برخاست از میانه و مستی بهانه کرد
فروغی بسطامی

گفتم مگر زیاده به دامن نشانمش

□ به گمان افتادن:

گفتم که: عاشقم، به گمان افتاد باز

آن عهد، سخت کمال افتاد باز

□ تیغ بر اندام زدن:

می‌زند هر لحظه تیغی مو بر اندام هنوز

از خطا گفتم شی زلف تو را مشک ختن

□ خندیدن:

خندید که عاشق را به زین نبود خوردی
امیر خسرو

گفتم که غمت آخر تا چند خورد خسرو

□ دم نزدن (نفس بر نیاوردن):

نفس بر نیاورد یعنی که زارم

غمت با دلم گفت کز عشق چونی

انوری

□ رفتن:

آن بی‌وفا عنان تکاور گرفت و رفت

گفتم عنان بگیر دلم را که می‌رود

□ رها کردن:

رها کرده و رهی دیگر گرفتی

ترا گفتم که با من آستی کن

انوری

□ سخن گفتن (آزاد و نه به جوابِ سؤال):

از پسته شکر ریخت که آری سخن این است
جامی

گفتم زکات لعل درافشان نمی‌دهی

یا قوت روح پرور شیرین به دُرِ بَحْثِ
خواجو

□ سرجنباندن (به نشانه‌ی امتناع):

در رخ رنگ او دیدم به‌رسیدم از او
سرچین کرد او که یعنی محرم این نیستی
مولانا د. شمس

□ سرکشیدن و اعراض از دلدادگی:

قامتش را سرو گفتم سرکشید از من به خشم
دوستان از راست می‌رنجد نگارم چون کنم
حافظ

□ فرمان بردن:

گفتمش عهد کن به چشم این بار
چشم بر هم نهاد و فرمان کرد
عطار

□ کرانه کردن:

به دستاش چو گفتم که: در میان آرم
کرانه کرد و رخ خویشم از کرانه نمود
اوحدی مراغه‌ی

□ گریستن:

گفت دامان وصال بنهم در کف و رفت
اشک من گوشه‌ی دامان به تقاضایش گرفت
جامی

کردیم حالِ خونِ دل از دیدگان سؤال

لیکن به جز سرشکِ جوابی نیافتم
خواجو

□ لال شدن:

گفتی زغم دلِ تو چو نست

از کار فتاد زبانم ای دوست

جامی

□ مژه بر هم زدن:

گفتم که ترا بنده نباشد چو سنایی

نوک مژه بر هم زد یعنی که همینست
سنایی

گفتم رسم به وصلت مؤگان بر ابروان زد

زین بر زدن بر ابرو مؤگان چه خواست گویی
خاقانی

□ می ریختن

ترا گفتم که چون مستم ز من تخفیف کن جامی

چه تلخم می دهی ساقی بدین تیزی و جواب از می
خواجو

□ نشان دادن:

گفتمش مرغِ دلم از چه به دام تو فتاد

دانه‌ی خال سیه بر رخ زیبا بنمود

خواجو

نوع سوم:

**سؤال جنبه‌ی رفتاری دارد (فعلیتی سؤال آمیز است)
ولی جواب جنبه‌ی گفتاری دارد، (گفتم:...)»**

هر که دید از رخ تو خرم و خوش جامی را
گفت کین پیر دگر باره جوان خواهد شد
جامی

در این نوع سؤال و جواب - برخلاف نوع دوم- سؤال، رفتار و فعلیتی سؤال آمیز است ولی جواب آن جنبه‌ی گفتاری دارد و به عنوان پاسخ آن رفتار سؤال آمیز، با واژگانی از گروه «گفتم:...» ذکر می‌گردد.

به تعبیری دیگر: سؤال، رفتار سؤال آمیز است و جواب، گفتار.

در ذهنیت شاعرانه این نوع سؤال و جواب به عنوان «پرسیدن بی‌زبانی» تعبیر گردیده است و محل توجه و نظر شاعران بوده است. مانند تعبیر وحشی بافقی در بیت زیر:

کرشمه گرم سؤال است، لب مکن رنجه
که احتیاج به پرسیدن زبانی نیست
ویژگیهای مهم این نوع سؤال و جواب عبارت است از:

- ۱- چون ترسیم رفتار و فعلی است جنبه‌ی تصویرگری ادبی و خیال‌انگیزی آن قوی است.
- ۲- در ذهن و خیال شاعرانه آنچه بیشتر سؤال آمیز است یا رفتار عتاب آمیز و رندانه‌ی محبوب است و یا توصیف زیبایی شگفت‌آور و وصف نشدنی محبوب که هر نشان و جلوه‌ی دلربای دلبر را با حیرت و سؤال به نظاره می‌نشیند و تعبیر می‌نماید. از این رو سراسر ظرافت و نکته‌بینی شاعرانه و ادبی است.

۳- همراهی و کاربرد آرایه‌های ادبی دیگر مانند تشبیه، کنایه و استعاره و تجرید و... نیز در

تصویرگری و خیال انگیزی به عنوان ضرورت شعری و ادبی، تأثیر گذار و کارساز است.
۴- در این نوع رفتارها معمولاً جنبه‌ی زیباشناسانه دارد و مربوط به قلمرو دلدادگی هستند و غالباً مربوط به دلبر.

از سوی دیگر، جواب‌ها معمولاً از سوی دل داده است و نشان از قبول و تسلیم و تأیید دارد که البته گاه به صورت رندانه با نکته‌های ادبی مربوط به تجاهل العارف روی می‌نماید.
۵- بیشتر این گفتگوهای سؤال انگیز بر اساس دیدن صحنه، منظره و جلوه‌ای خاص پیش می‌آید و بر همین اساس کاربرد افعالی از گروه «دیدن» در این نوع سؤال و جواب‌ها بسامد بیشتری دارد.

ذیل به ذکر چند نمونه از این نوع سؤال و جواب بر محور رفتارها و فعلیت‌های سؤال انگیز می‌پردازیم:

□ در یوزه کردن:

در یوزه کردم از لب دلدار بوسه‌ای گفتا برو عبید که وقت زکات نیست
عبید زاکانی

□ دهان به خنده گشودن: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
روزی دهنی به خنده بگشاد پرتال جامع علوم انسانی
پسته دهن تو گفت: خاموش
سعدی

□ دیدن موی و زیبایی دلبر:
دل چون بدید موی تو در کمر گفت این دروغ بین که بر آن بسته‌اند
اوحدی

□ دیدن طلعت زیبا:
من همان لحظه که بر طلعتش افکندم چشم گفتم این فتنه ندارد دل مسکینان گوش
خواجو

□ دیدن طره‌ی محبوب:

هم شب اول که دل طره‌ی او دید، گفت: زلف کمند افکش قصد کمینم کند
اوحدی

□ دیدن چشم زیبای محبوب:

چشم ترک تو همان روز که دیدم، عقل گفت: بگریز که مستست و محابانکند

□ دیدن خال بر رخسار یار:

بر بنا گوش تو خال حبشی هر که بدید گفت بر گوشه‌ی خورشید نشستست بلال
خواجو
من همان دم که آن خال بدیدم گفتم بیم آنست بدین دانه که در دام اوفتم
سعدی

□ دیدن حال و کار دل‌داده:

هر که بدید کارما، وین رخ زرد و زار ما گفت که: در دیار ما جور چنین فلان کند
سعدی

دید سیمای مرا عشق تو گفت نوم انسانی و مطالعانی که چو سیمای تو زر بایستی
خاقانی

□ دیدن قامت، محبوب:

اوحدی چون باز دید این سرو گفت: سر او را با اله انداختند
باغبان قد ترا دید و همی گفت به خود: سرو دیگر چه نشانیم گر این برخیزد
اوحدی

□ دیدن روی زیبای محبوب:

هر که دید آن صفحه رخسار خواند الحمد و گفت:

الله الله آیتی از رحمت: یزدانست ایمن
امیر خسرو

تا آن صنم آمد به در از پرده، فلک گفت: الحق که درین پرده چنین پرده دری نیست
فروغی بسطامی

□ دیدن مستی صوفی

در خرابات امشب رندی به مستی دید و گفتا: این چه صوفی، عجب دارم که زناش نباشد
اوحدی

□ دیدن نشان خود

زی تیر نگه کرد پر خویش برو دید گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست
ناصر خسرو

□ در پا افتادن:

چو من در پایش افتادم چو خلخال، زرش گفتا که چون خلخال ما هم زرد و هم نالان و زارست این
خاقانی

□ به دام افتادن:

مرغ دل باز چو شد صید سر زلف کژش گفت جان این نفس از چنگل شاهین که بود

□ بی هوش شدن:

پیر معان در میکده دوش گفت چو خواجو رفت ز هوش:

گو می نوشین بیش منوش تا نبرندش دوش به دوش
خواجو

□ دل و دین از دست دادن:

دل و دینم شد و دلبر به ملامت برخاست
گفت: اما منشین کر تو سلامت برخاست
حافظ

□ تاییدن پرتویی از روزن جان:

بر دل شبی ز روزن جان پرتویی بنافت
گفتم که صبح باشد و آن نیز شام بود
اوحدی

□ خروش از عرش:

صبحدم از عرش می آمد خروشی عقل گفت
قدسیان گویی که شعر حافظ از برمی کنند
حافظ

□ خوشی و خرمی شاعر:

هر که دید از رخ تو خرم و خوشی جامی را
گفت کین پیر دگر باره جوان خواهد شد
جامی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

□ راه نشینی و دادجویی شاعر: *رتال جامع علوم انسانی*

بر سر راهش فتادم دی که داد من بنده
گفت جامی خیز کاند در دین خوبان داد نیست
سودم جبین به راهت گفتمی مجو زیانم
یارب خدا ببخشید صبری پرین زیانتم!
جامی

□ فدا شدن دل داده:

خرد چو دید که خواجو فدای او شد گفت:
زهسی کمال کمال و زهی جمال جمال
خواجو

□ قصد بوسه کردن:

به بوسه قصد لبم از میان چشمت
به غمزه گفت: نشاید، هلا نشاید کرد
خواجه

□ گریستن:

شب داستان هجر فرو ریخت اشک من
لعلش به خنده گفت که این چه ماجراست
جامی

□ میل و علاقه‌ی شاعر:

مایلم به ابروی تو شدم، قد دلکشت
گفتا ز راست میل تو سوی کجی چراست
جامی

□ نالیدن:

نال می‌کردم و گفتم: اوحدی این روزی او
قصه بسیار نگوییم که بسیار نماند
اوحدی

□ نمودن صبح رخسار:

ز شام زلف سیه چون نمود طلعت صبح
زمانه گفت که ای عاشقان سپیده دمست
خواجه

□ وصال

جامی امید سر زلف تو داشت
گفتمش ای تاک وصول الامل
جامی

□ هیجان در رسیدن نیب:

نیب پیش من آمد به شاطی برکه
به خنده گفتم: «طوبی لعن یری عکه»
منوچهری

یادداشت

۱- ترجمان البلاغه، محمد بن عمر رادویانی، تصحیح احمد روشن، تهران، اساطیر، اول، ۱۳۷۲، صص ۹۸-۹۷.

۲- البته مصحح محترم این کتابد مرحوم احمد آتش- متأسفانه در این نکته دچار بدخوانی شده‌اند و در متن تصحیح خود با ثبت اشتباه، این شیوه را مبهم وانهاده‌اند و این مطلب را این گونه خوانده‌اند و تصحیح فرموده‌اند:

«و بودگی <اندر> بی‌تی <پس> اندر پشش جای سؤال و جواب بوده»

که اولاً مطلب نارساست و واژگان الحاقی ایشان نیز راهگشا نیست بلکه مطلب را پیچیده تر نموده است و در ثانی، در پانوش و توضیحات متن نیز ایشان با علامت سؤال در برابر واژگان «اندر» و «پس» خواسته‌اند تردید و عدم اطمینان خویش را نشان دهند.

در هر صورت، با دقت بیشتر در تصویر نسخه‌ی خطی مینا که خوشبختانه به اهتمام نیک مصحح و ناشر محترم ضمیمه‌ی کتاب است مشخص می‌گردد، قرائت دقیق و صحیح واژه‌ی مورد نظر «ستر» (به معنی پوشیده و مخفی) است که با سبک نوشتاری ناسخ و نیز بیت مثال ذیل واژه همخوانی دارد و مگر نه این‌که واژگان «گفتیم» گفتا» به عنوان پایه‌های مشخص صنعت «سؤال و جواب» در بیت مثال پوشیده و مخفی است و ذکر نشده است؟! رف: ترجمان البلاغه، ص ۹۸ و مقایسه فرمایید با تصویر و نسخه‌ی خطی مینا ضمیمه‌ی همان کتاب، ص ۲۳۱